

A Comparative Analysis of the Role of Political Ideologies in the Conceptual Evolution of the Principle of Nulla Poena Sine Lege; With a Glance at the Iranian Legal System



Mohadmehdi Sadeghi

PhD student in Criminal Law and Criminology,
Ferdowsi University, Mashhad, Iran
mmsadeghiamol011@gmail.com

Received: 2024-08-02

Accepted: 2024-11-13



تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی
Research and Development in Comparative Law



پژوهشکده حقوق و قانون ایران
Iranian Law and Legal Research Institute

Abstract

There are a traditional and a modern reading of the principle of nulla poena sine lege (No Penalty without a Law). According to the former reading, a behavior is a crime only if before it is committed a punishment has been determined for it in the law enacted by the legislature. According to the latter reading, it is not necessary that only parliamentarians act as legislators, but other government bodies can also criminalize in order to protect the society against inherently dangerous behaviors that have not been criminalized by the parliament. The selection of each of these readings depends on the type of ideology accepted by different governments.

In this comparative study, the quality of inference from the principle of nulla poena sine lege was compared in the context of totalitarian and liberal ideologies, and the Sharia ideology governing the Iranian legal system.

The results show that the autocratic regimes of Fascism and Nazism did not adhere to any of the readings.

In contrast, since the rule of law is one of the principles of

Journal of Research and
Development in Comparative Law

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 8 | No. 26 | Spring 2025
(Original Article)

<https://jcl.illrc.ac.ir>

DOI:

10.22034/law.2024.2037338.1431

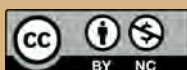
liberalism, governments based on this ideology always adhere to the traditional reading.

The tendency of the Iranian legal system in the realm of punishments whose type, amount, and quality are not specified in the Sharia is based on the traditional reading.

In hodud and punishments whose type, quantity, and quality are specified in Islamic law, none of the readings have been accepted, and only in some of the Expediency Discernment Council's ratifications signs of accepting the new reading can be found.

This research is theoretically based, has been developed in a descriptive-analytical method, and the information was collected using books and articles in Persian and English.

Keywords: Ideology, principle of nulla poena sine lege, traditional reading, modern reading.



تحلیل تطبیقی نقش ایدئولوژی‌های سیاسی در تحول مفهومی اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها؛ با درنگی بر نظام حقوقی ایران

دانشجوی دکتری کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

محمد مهدی صادقی

mmsadeghiamol011@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۱۲

چکیده

دو خوانش سنتی و نوین از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها وجود دارد. به موجب نخستین خوانش، یک رفتار تنها زمانی جرم است که پیش از ارتکاب، برای آن در قانون مصوب از سوی نمایندگان مجلس، مجازات تعیین شده باشد. طبق خوانش دوم، ضرورتی ندارد که فقط نمایندگان مجلس، قانون‌گذار باشند، بلکه سایر قوای حکومتی نیز می‌توانند به منظور حمایت از جامعه در برابر رفتارهای ذاتاً خطرناکی که از سوی مجلس جرم‌انگاری نشده‌اند، اقدام به جرم‌انگاری نمایند. گزینش هر یک از این خوانش‌ها به نوع ایدئولوژی مورد پذیرش حکومت‌ها بستگی دارد. در این مطالعه تطبیقی، کیفیت استنباط از اصل قانونی بودن در بافتار ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه، لیبرال و ایدئولوژی شرعی حاکم بر نظام حقوقی ایران مورد مقایسه قرار گرفت. نتایج نشان می‌دهند که حکومت‌های اقتدارگرای فاشیسم و نازیسم، عملاً به هیچ یک از خوانش‌ها پایبند نبودند. در برابر، از آنجا که حاکمیت قانون یکی از اصول لیبرالیسم است، حکومت‌های مبتنی بر این ایدئولوژی، همواره به خوانش سنتی پایبند

هستند. گرایش نظام حقوقی ایران در قلمرو تعزیرات غیر منصوص شرعی، مبتنی بر خوانش سنتی است. در حدود و تعزیرات منصوص شرعی، هیچ کدام از خوانش‌ها پذیرفته نشده است و تنها در برخی مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، می‌توان نشانه‌هایی از پذیرش خوانش نوین را یافت. این پژوهش، بنیادی نظری و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات با استفاده از کتاب‌ها و مقالات به زبان فارسی و انگلیسی گردآوری شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ایدئولوژی، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، خوانش سنتی، خوانش نوین.



مقدمه

دو خوانش از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها وجود دارد. نخست، خوانش سنتی، سلبی یا مضیق که به موجب آن یک رفتار تنها زمانی جرم است که پیش از ارتکاب، برای آن در قانون مصوب از سوی نمایندگان مجلس، مجازات تعیین شده باشد. در واقع، به منظور حمایت از افراد در برابر خودسری احتمالی قضات، تنها قانون است که تعیین می‌کند چه رفتارهایی باید جرم باشند. همچنین، قضات نمی‌توانند با استفاده از قیاس و تفسیر موسع از قانون یا استناد به منبعی جز قانون مصوب، مبادرت به جرم‌انگاری رفتارها نمایند (Salvage, 2016; Rychlewska, 2016؛ فلچر؛ سیدزاده ثانی، ۱۳۹۵؛ بکاریا؛ اردبیلی، ۱۴۰۰؛ منصوریان و کتابی‌رودی، ۱۴۰۰). دوم، خوانش نوین یا موسع که طبق آن، ضرورتی ندارد که تنها نمایندگان مجلس اقدام به قانون‌گذاری نمایند و تعیین جرم و مجازات، تنها به موجب قانون مصوب ایشان باشد، بلکه سایر نهادها و اشخاص مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام و قضات می‌توانند به منظور حمایت از جامعه در برابر رفتارهای ذاتاً خطرناک که از سوی مجلس جرم‌انگاری نشده‌اند، اقدام به جرم‌انگاری و تعیین مجازات مناسب نمایند (Salvage, 2016؛ کُلب و لوترمی؛ روح‌الامینی، ۱۳۹۸). به باور طرفداران این خوانش، جایی که حقوق اجتماعی پررنگ‌تر از حقوق فردی باشد، نمی‌توان برتری را به حقوق اخیر داد؛ زیرا ممکن است بی‌کیفرمانی مرتکبان رفتارهای خطرناک را به دلیل عدم جرم‌انگاری رفتارشان به دنبال داشته باشد (صالحی و همکاران، ۱۳۹۹). با وجود این، طرفداران خوانش سنتی ضمن پذیرش نکته‌ی اخیر، می‌گویند هر چند گاهی کسانی به منظور پیدا کردن خلأهای موجود در قانون به سراغ آن می‌روند تا با خیال آسوده مرتکب جرم شوند، این موضوع بهای جریان اصل حاکمیت قانون^۲ در جامعه است و این خوانش به اندازه‌ای اساسی و مهم است که بر هر دغدغه‌ی دیگری غلبه می‌کند. افزون بر این، با پذیرش خوانش نوین، این امکان برای قدرت سیاسی فراهم می‌شود که از قوانین کیفری برای سرکوب مخالفان سیاسی خود استفاده کند (Dressler, 2015). اینکه حکومت‌ها بر پایه‌ی کدام خوانش رفتار شهروندان را جرم‌انگاری خواهند کرد، می‌تواند با نوع ایدئولوژی مورد پذیرش آن‌ها مرتبط باشد.

ایدئولوژی از واژه‌هایی است که هیچ توافقی بر سر تعریف آن در میان فیلسوفان سیاسی و جامعه‌شناسان وجود ندارد. این واژه برای نخستین بار از سوی دستوت دوتراسی^۳ در سال ۱۷۹۶ مطرح

۱. از این پس، با عبارت «اصل قانونی بودن» می‌آید.

2. Rule of Law

3. Deslutt de Tracy

شد. دوتراسی این واژه را به «دانش ایده‌ها»^۴ تعریف نمود. به باور وی، این دانش از نظر تبارشناسی، نخستین دانش بود؛ به گونه‌ای که سایر علوم از ایدئولوژی سرچشمه می‌گیرند. از آنجایی که تمامی دانش‌ها از ترکیب‌های مختلف ایده‌ها تشکیل شده‌اند، ایدئولوژی اولویت دارد و اساساً دستور زبان، منطق، تعلیم، تربیت و سایر حوزه‌های نظم‌بخشی به جامعه متأثر از دانش ایده‌هاست (Kennedy, 1979). پنج دهه پس از دوتراسی، ایدئولوژی در اندیشه‌ی کارل مارکس معنایی دیگر یافت. مارکس با نگاهی منفی، کل ایدئولوژی را برداشتی تحریف شده از تاریخ می‌دانست (مارکس و انگلس؛ نیکی، ۱۳۷۷) و آن را محصول طبقات اجتماعی تلقی می‌کرد. انسان‌ها «با تغییر شیوه‌ی تولید، تمام مناسبات اجتماعی خود را تغییر می‌دهند. آسیاب دستی، جامعه‌ای با اربابان فنودال به وجود می‌آورد و آسیاب بخار آبی، جامعه‌ای با سرمایه‌داران صنعتی. کسانی که مناسبات اجتماعی را برحسب شیوه‌ی تولید مادی بر پا می‌سازند، اصول، ایده‌ها و مقولات را نیز برحسب مناسبات اجتماعی‌شان برقرار می‌سازند.» (مارکس؛ آذری، ۱۳۸۴). به این ترتیب، فرد زیر سیطره‌ی دستگاه ایدئولوژیک طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار می‌گیرد و یک «ایدئولوژی کاذب» مطرح می‌شود. مارکس از این هم فزاینده و می‌گوید تمامی نهادهای حقوقی، سیاسی، دینی، هنری و فلسفی، دارای ماهیتی ایدئولوژیک هستند (مارکس؛ احمدی، ۱۳۸۵). بنابراین، ایدئولوژی از منظر مارکس ساخته و پرداخته‌ی دولت برای غلبه بر فرودستان جامعه است.

از چشم‌انداز سیاسی و جامعه‌شناختی ایدئولوژی دارای ویژگی‌هایی است. از جمله اینکه محصول طبقه‌ی حاکم و برای مشروعیت‌بخشی به تصمیم‌ها، مدلل و موجه جلوه دادن آن‌هاست. در برابر نوآوری، انعطاف‌ناپذیر و خواستار یکسان‌سازی و حذف اختلاف عقاید است. ایدئولوژی برای تحمیل قالب‌ها و مقوله‌های فکری است و آنچه اهمیت دارد، این است که چه چیز را باید رد کرد. به همین دلیل، در سایه‌ی یک ایدئولوژی می‌توان برخی افکار را به آسانی «انحرافی» اعلام کرد. ایدئولوژی، مدعی ارائه‌ی حقیقت بوده و با ارائه‌ی تفسیری از واقعیت‌ها در پی رسیدن به اهدافی خاص است. همچنین، مدعی جامعیت و توانایی ارائه‌ی پاسخ قطعی به همه‌ی مسائل مبتلا به جامعه است (لئونارد؛ وزیری، ۱۳۹۸؛ دانشور، ۱۳۹۵).

با اینکه دانش حقوق، ذاتاً دارای ویژگی ایدئولوژیک نیست، مقاومتی هم در برابر ایدئولوژیک شدن نمی‌کند. به همین دلیل، ابزار مناسبی برای اعلام مواضع ایدئولوژیک از سوی حکومت‌ها و تحمیل ایدئولوژی بر شهروندان به واسطه‌ی وضع قوانین کیفری است (دانشور، ۱۳۹۵). در این میان، توجه به ارتباط میان اصل قانونی بودن با ایدئولوژی‌های سیاسی حائز اهمیت است. ایدئولوژی‌های حامی

اقتدارگرایی همگان را موظف به اطاعت از یک شخص می‌دانند، فرمان او را به منزله‌ی قانون تلقی می‌کنند، به حق‌ها و آزادی‌های مشروع شهروندان وقعی نمی‌نهند و زمینه‌ی استقرار یک حکومت تمامیت‌خواه^۵ را فراهم می‌آورند. برعکس، برخی ایدئولوژی‌ها اصول خود را بر احترام به حقوق و آزادی‌های فردی پایه‌ریزی می‌کنند و به برقراری یک حکومت لیبرال^۶ می‌انجامند. پرسش‌های این نوشتار عبارتند از اینکه هر یک از حکومت‌های پیش‌گفته با توجه به نوع ایدئولوژی مورد پذیرش خود، چگونه با خوانش‌های به عمل آمده از اصل قانونی بودن تعامل می‌کنند؟ وضعیت نظام قانون‌گذاری کیفری در ایران پس از انقلاب اسلامی از این جهت چگونه بوده است؟ شباهت ایدئولوژی‌های پیش‌گفته در مادی و غیر الهی بودن آن‌هاست. اما ایدئولوژی سیاسی نظام جمهوری اسلامی، بنا بر ادعا معنوی و مبتنی بر احکام شرع اسلام است. اینکه آیا این تفاوت منبع ایدئولوژیک به ارائه‌ی خوانشی متفاوت از اصل قانونی بودن منجر شده است یا خیر، موضوعی است که نیازمند ارزیابی دقیق است.

تاکنون پژوهشی مستقل در این باره صورت نگرفته و تنها در مقاله‌ی «تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط حقوق کیفری» (سلطانفر، شامبیاتی و آزمایش، ۱۳۹۶) به نقش ایدئولوژی‌ها در امر جرم‌انگاری و کیفیت مداخله‌ی دولت در حقوق و آزادی‌های شهروندان و آثار آن‌ها پرداخته شده است. نوشتار حاضر به شیوه‌ی توصیفی و با رویکرد تحلیلی در سه بخش ارائه می‌شود. ابتدا، وضعیت اصل قانونی بودن را در حکومت‌های تمامیت‌خواه و سپس، لیبرال بررسی می‌کنیم و در بخش پایانی به وضعیت این اصل در نظام حقوقی ایران می‌پردازیم.

۱- اصل قانونی بودن و ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه

تمامیت‌خواهی ویژگی حکومت‌هایی است که در آن‌ها قدرت در اختیار یک نفر می‌باشد. این حکومت‌ها بر تمامی حوزه‌های زندگی چنگ انداخته و حق حریم خصوصی را برای شهروندان به رسمیت نمی‌شناسند. هیچ‌گونه انتقادی از شیوه‌ی عملکرد حاکم تحمل نمی‌شود. تضارب آرا و تکرار احزاب منتفی است. رفتار همگان باید در راستای اعتلای آرمان و ایدئولوژی حکومت باشد. نهادهای حقوقی، قوانین و اصول حاکم بر حقوق کیفری، جنبه‌ی نمادین داشته، در خدمت منویات حکومتند. به طور کلی، حکومت‌های تمامیت‌خواه با چند ویژگی شناخته می‌شوند؛ از جمله یک ایدئولوژی مطلق، یک نظام تک‌حزبی متعهد به آن ایدئولوژی کلی، وجود پلیس مخفی گسترده، انحصار در سلاح‌های مورد استفاده، انحصار در وسایل ارتباط جمعی، انحصار اقتصادی که ممکن است لزوماً و

5. Totalitarian Government

6. Liberal Government

به‌طور مستقیم از سوی حزب صورت نگیرد (Carl & Zbigniew, 1965). دو مورد از شاخص‌ترین حکومت‌های تمامیت‌خواه، نظام‌های سیاسی فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان بوده‌اند که در ادامه به وضعیت اصل قانونی بودن در آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۱. ایدئولوژی فاشیسم

فاشیسم^۷ به دلیل ماهیت التقاطی خود یکی از بغرنج‌ترین ایدئولوژی‌ها برای توصیف است. چرا که در ابتدا، بیشتر روشی تاکتیکی برای کسب قدرت بوده و سپس، آموزه‌ی ایدئولوژیکی برای آن تدارک دیده شده است. موسولینی، رهبر جنبش فاشیسم در ایتالیا، بیان می‌دارد که به دلیل عضویت در حزب سوسیالیست این کشور، تا سال ۱۹۱۴ تنها با یک ایدئولوژی به نام سوسیالیست آشنایی داشته و هیچ تصور ذهنی از فاشیسم نداشته است (Mussolini, 2006). وی، پس از پایان جنگ جهانی نخست، واژه‌ی فاشیسم را برای توصیف وضعیت گروه کوچکی از سربازان سابق ملی‌گرا و انقلابیون سندیکالیست^۸ طرفدار جنگ که او در اطراف خود جمع کرده بود، به کار برد. موسولینی که در سال ۱۹۱۷ در جنگ زخمی و مرخص گردید، جنبش فاشیسم را با شعار مساوات‌خواهی و جنگ طبقاتی در مارس ۱۹۱۹ در میلان پایه گذاشت (Falasca-Zamponi, 2001) و در نتیجه‌ی راهپیمایی طرفداران فاشیسم از میلان به سوی رُم در اکتبر ۱۹۲۲ پس از سرکوب رقبای سیاسی بر کرسی نخست‌وزیری نشست و در راستای تحکیم قدرت خود و ایجاد حکومتی تک‌حزبی به تغییر قوانین رژیم ایتالیا از جمله لغو قانون مجازات ایتالیا مصوب ۱۸۸۹ پرداخت.

برای درک وضعیت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در عصر زمامداری فاشیست‌ها اشاره‌ای به مکتب جرم‌شناسی اثباتی ضروری است. این مکتب که در مخالفت با مکتب کلاسیک ظهور کرد، جرم را پدیده‌ای جبری و مجرمان را فاقد اراده و مسئولیت اخلاقی می‌داند. یکی از ویژگی‌های اساسی این مکتب، عدم پابندی قاطع به ضرورت رکن قانونی و مادی جرم در قانون است؛ چرا که ملاک واکنش در برابر مجرمان، حالت خطرناک ایشان است، حال آن‌که تمرکز بر دورکن اخیر، موجب فرار بسیاری از مجرمان از چنگال عدالت می‌شود. لمبروزو، بنیان‌گذار این مکتب، پس از طبقه‌بندی مجرمان بر اساس ویژگی‌های جبری، پیشنهادهایی را برای مجازات انواع مجرمان ارائه کرد (Lombroso, 2006). پس از وی، انریکو فری نیز به ارائه‌ی پیشنهادهایی برای دفاع اجتماعی بهتر از جامعه و اصلاح قانون جزایی ۱۸۸۹ پرداخت (Ferri, 2001)، اما هر دوی این پیشنهادها رد شدند؛ چرا

7. Fascism

۸. سندیکالیست‌ها (Syndicalist) با دیدگاه‌های جمع‌گرایانه، مخالف نظام سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بودند. به اعتقاد آن‌ها، صنایع و کارخانه‌ها باید تحت مالکیت کارگران و اتحادیه‌های کارگری قرار گیرد.

که نظام پادشاهی ایتالیا تحت تأثیر مکتب کلاسیک بود و قانون موصوف بر اساس اندیشه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک تدوین گشت.

پس از تأسیس دولت فاشیستی در ایتالیا، فری که در سال ۱۹۲۱ طرح قانون مجازات جدید را مبتنی بر اصول مکتب اثباتی تدوین کرده بود، فرصت را برای تصویب آن مغتنم شمرد و برای این منظور، در سال ۱۹۲۳ به حزب فاشیست پیوست و به هواداری از موسولینی پرداخت (موسومیک؛ موالی زاده، ۱۳۹۹). یک سال پس از درگذشت فری، قانون مجازات ایتالیا موسوم به قانون روکو^{۱۰} در سال ۱۹۳۰ مبتنی بر اصول فاشیسم و تا اندازه‌ای متأثر از مکتب اثبات‌گرایی،^{۱۱} در راستای دولت‌گرایی خشن و حذف تدریجی حقوق فردی تصویب گشت. در این قانون، خوانش سنتی از اصل قانونی بودن^{۱۲} پذیرفته شد. به موجب ماده‌ی ۱ این قانون، هیچ‌کس را نمی‌توان به خاطر رفتاری که صراحتاً در قانون جرم و مجازات‌پذیر نیست، به مجازات محکوم کرد. ماده‌ی ۲ با توجه به اصل عدم تسری حکم قانون کیفری ماهوی کنونی به گذشته، مجازات افراد بر اساس قانون غیر حاکم در زمان ارتکاب جرم را منع کرد.

با این حال، خوانش سنتی در نظام فاشیستی ایتالیا، جنبه‌ی ظاهری داشت و فاقد کارکردهای واقعی‌اش بود؛ زیرا در عمق وجود فاشیسم، سیاست حرف نهایی را می‌زد و این سیاست تمایل داشت که در چارچوب یک دولت اقتدارگرا و تمامیت‌خواه جریان یابد. بنابراین، اگرچه رعایت اصل قانونی بودن در لفاظی‌های رژیم رسماً منسوخ اعلام نشد، اما وضعیت‌شان به گونه‌ای رقم خورد که این اصل مانند آونگی خیالی، بر ستون اقتدار، نه بر ستون تضمین حقوق شهروندان، آویزان گشت (Costa, 2007). نظام فاشیستی به حقوق و آزادی‌های فردی اعتقادی نداشت و مصلحت دولت را ورای هر چیزی می‌دانست. با اینکه خوانش سنتی بر احترام به حقوق و آزادی‌های فردی بنا شده تا پیگرد و مجازات خودسرانه‌ی شهروندان را منع و پیامدهای ارتکاب رفتار از سوی ایشان را پیش‌بینی‌پذیر کند، اما چنین هدفی در دولت فاشیستی دنبال نشد؛ زیرا بسیاری از قوانین از سوی مجلس نمایندگان تصویب

9. Rocco Penal Code

۱۰. ادعای این همانی اندیشه‌های فاشیستی و اثبات‌گرایی، موافقان و مخالفان زیادی دارد و نمی‌توان قاطعانه اعضای این مکتب را فاشیست دانست. به‌ویژه آنکه لومبروزو در سال ۱۹۰۹ درگذشت. همچنین، طرح فری، یگانه منبع وضع قانون روکو نبود، بلکه این قانون، آمیزه‌ای از اندیشه‌ی اقتدارگرایی حقوق‌دانانی چون آرتورو روکو و آلفردو روکو نیز بود که سعی کردند با الهام از مکتب اثبات‌گرایی، ظاهر فنی و حقوقی به این قانون ببخشند و آن را از پذیرش ظاهری اقتدارگرایی حفظ کنند. برای مطالعه‌ی بحثی در این باره ر.ک.

موسومیک، امیلیا، ۱۳۹۹، مکتب اثبات‌گرایی جرم‌شناسی و حقوق کیفری فاشیستی ایتالیا: میراث هدر رفته؟ در فاشیسم و حقوق کیفری: تاریخ، مبانی نظری، استمرار (تألیف: استیفن اسکینر)، چاپ نخست، تهران: شهر دانش، ۷۲-۵۵.

۱۱. از این پس، با عبارت «خوانش سنتی» می‌آید.

نمی‌شدند، بلکه تحت عنوان اراده‌ی حزب فاشیست اجرا می‌شدند. در این دولت، قدرت قانون‌گذاری در اختیار موسولینی بود و دستوراتش حتی بدون نیاز به ابلاغ، به منزله‌ی قانون تلقی می‌شد. موسولینی بنا به میل شخصی، واضع جرایم و مجازات‌ها بود و اختیار سرایت دادن تأثیر قانون را به گذشته داشت. به باور برخی از متفکران فاشیست در آن دوران، تنها تفاوت یک قوه‌ی مقننه‌ی دموکراتیک با دولتی فاشیستی، ضعف و ناکارآمدی مورد نخست است (Stone, 1937).

از جمله مصادیق نادیده‌انگاریِ خوانش سنتی، سیاست‌های اصلاح نژادی بود که با الهام از نظریه‌ی انسان‌شناسی جنایی پس از لمبروزو به‌ویژه، اقدامات تأمینی مورد نظر فری توسعه یافت و در سال ۱۹۲۷ با حمایت عمومی موسولینی روبرو شد. در سال ۱۹۳۸ موسولینی بیانیه‌ی دانشمندان نژادپرست پیرو خود را منتشر و اعلام کرد که ایتالیایی‌ها متعلق به نژاد آریایی‌اند. در این زمان، نگرانی فزاینده‌ای نسبت به یهودیان به عنوان نژاد پست، منحط و فاسد ایجاد شد و ایشان تهدیدی برای تضعیف ایتالیا تلقی شدند و بی‌آنکه قانوناً مرتکب جرمی شوند، به اردوگاه‌های کار اجباری مرگبار فرستاده شدند (Gibson, 2002). افزون بر این، همسازی نظریه‌ی فوق با قانون روکو در ضرورت اقدامات دفاع اجتماعی نسبت به کسانی که گرایش به ارتکاب جرم داشتند و حالت خطرناک خود را نشان داده بودند، آشکار است. به موجب ماده‌ی ۱۰۸ این قانون، گرایش به ارتکاب جرم با عطف توجه به طبیعت شیطانی خاص افراد، تعیین‌پذیر است، حتی اگر آن‌ها تاکنون مرتکب جرمی نشده و یا مجرم حرفه‌ای و به‌عادت نباشند. این افراد تحت اقدامات تأمینی قرار می‌گیرند و قضات در این باره به موجب مواد ۲۰۸ و ۲۰۹ اختیار کامل دارند و می‌توانند بنا به تشخیص خود و ملاحظه‌ی حالت خطرناک، حکم به زندانی کردن افراد یا بستری کردن آن‌ها در بیمارستان صادر کنند. چنین حکمی غیر قابل تجدیدنظرخواهی است.

بنابراین، نمی‌توان فاشیسم را پیرو خوانش سنتی و حتی خوانش نوین دانست؛ زیرا این خوانش اولاً دغدغه‌ی دفاع مطلوب از حقوق جامعه و شهروندان را دارد، نه دفاع از حکومتی که شهروندان را به بردگی می‌گیرد و آن‌ها را از حقوق‌شان محروم می‌کند. ثانیاً، طرفداران این خوانش، تنها در مورد جرایم ذاتی خشونت‌آمیز، متجاوزانه و سازمان‌یافته علیه جامعه که افراد بدون حکم قانون نیز از نادرستی‌شان مطلع هستند، پابندی به خوانش سنتی را مردود می‌انگارند (فلپجر؛ سیدزاده ثانی، ۱۳۹۵)، نه اینکه هر نوع مخالفت سیاسی با حکومت را مستحق مجازات بدانند. ثالثاً، به موجب این خوانش، عدم نیاز به قانون در جرایم ذاتی، مستلزم وجود قضات عادل و مستقلاً است که اهل استبداد رأی نباشند و در حق افراد ستم روا ندارند (کلب و لوترمی؛ روح الامینی، ۱۳۹۸)، نه اینکه قضات با رویکرد فاشیستی و در جهت تحقق منویات موسولینی، بدون استناد به قانون یا با ارائه‌ی تفسیری موسع

از آن، مخالفان را سرکوب کنند. حاکمیت فاشیسم بر ایتالیا موجب شد رفتارهایی که ذاتاً خطرناک نبودند، با هدف حفظ ایدئولوژی فاشیسم و بدون پشتوانه‌ی قانونی، جرم تلقی شوند تا دولت در عین پابندی صوری به اصل حاکمیت قانون، عملاً با حاکمیت به وسیله‌ی قانون^{۱۲}، «سوء استفاده‌های خود از قدرت را در قالب و پوشش قانونی انجام دهد» (مرادی، ۱۳۹۸) و حقوق و آزادی‌های شهروندان را زیر پا بگذارد.

۱-۲. ایدئولوژی نازیسم

نازیسم،^{۱۳} حزب سوسیالیسم ملّی آلمان است که ایدئولوژی حکومت نازی‌ها بر اساس آموزه‌های آن پایه‌ریزی شد. حزب نازی در ۱۹۱۹ از سوی درکسلر^{۱۴} با هدف احیای امپراتوری آلمانی و نیروی عظیمی از کارگران تحت ستم یهودیان تأسیس شد. هیتلر در ۱۹۲۰ به این حزب پیوست و توانست با سخنرانی‌های پرشور و جلب نظر مساعد اعضا پس از کناره‌گیری درکسلر در ۱۹۲۱ رهبری حزب را برعهده گیرد. پس از آن، هیتلر مجال بیشتری برای نشر عقاید یهودستیزانه، ملّی‌گرایانه و نژادپرستانه یافت. او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۳۲ شرکت کرد و در رقابت با هیندنبورگ^{۱۵} شکست خورد (Halperin, 1965). در سی‌ام ژانویه‌ی ۱۹۳۳ سه منصب در کابینه‌ی دولت هیندنبورگ به حزب نازی رسید و هیتلر صدر اعظم^{۱۶} شد (شایرر؛ دهگان، ۱۳۶۷). در انتخابات مارس ۱۹۳۳ نیز حدود چهل و چهار درصد از کرسی‌های مجلس آلمان از آن حزب نازی شد (Kolb, 2005). به این ترتیب، هیتلر توانست با حمایت حزب نازی که حدود نیمی از مجلس را در قبضه‌ی خود داشتند، اهداف مورد نظرش را محقق سازد.

نخستین نشانه‌های افول حاکمیت قانون در دوران صدارت اعظمی هیتلر، تقدیم لایحه‌ی تفویض اختیارات به مجلس با نام رسمی «قانون رفع پریشانی مردم و رایش»^{۱۷} در سال ۱۹۳۳ بود که پس از کش و قوس‌های فراوان با رأی موافق تمامی احزاب جز سوسیال‌دموکرات‌ها تصویب گشت. این قانون عملاً هیتلر را به یک دیکتاتور قانونی تبدیل کرد. به موجب ماده‌ی ۳ این قانون، صدر اعظم می‌تواند خارج از تشریفات مورد نظر قانون اساسی در مجلس، بنا به صلاحدید خود قانون لازم‌الاجرا وضع کند. هیتلر با این ابزار قانونی توانست قدرت را تک‌حزبی و تمامی رقبا از جمله کمونیست‌ها و

12. Rule by Law

13. Nazism

14. Drexler

15. Hindenburg

16. Reichskanzler

17. Gesetz zur Behebung der Not von Volk und Reich

سوسیال‌دموکرات‌ها را از میدان رقابت به در کند. هیتلر برای قانونی جلوه دادن این اقدامات، به حمایت حقوق‌دانان نیاز داشت. با اینکه وی اصولاً نسبت به وکلا و حقوق‌دانان نگاه مثبت و احترام‌آمیز نداشت، معتقد بود که تنها زمانی باید از آن‌ها حمایت کرد که بتوانند با توسل به منطق و استدلال‌های حقوقی، ارتکاب اعمال غیر قانونی و سرکوب مخالفان سیاسی را از سوی حکومت توجیه قانونی کنند (Ambos, 2019).

در حالی که خوانش سنتی، همچنان مورد پذیرش قانون مجازات آلمان بود، با صدور سلسله دستورات در حکم قانون، از مفهوم حقیقی خود تهی گشت و قانون به ابزاری سیاسی برای انجام فعالیت‌های غیر قانونی تبدیل شد. قوانین و دستورات کیفری نازی‌ها از یک سو، آن دسته از مجرمان را هدف قرار می‌داد که تصور می‌شد پاک‌ی و سلامت جامعه و تخطی‌ناپذیری اقتدار رژیم را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر، کسانی را که در راستای پیشبرد ایدئولوژی مرتکب جرم می‌شدند، مورد عفو قرار می‌داد.

در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۳۳ فرمان پنج ماده‌ای تحت عنوان «حمایت از ملت و دولت»^{۱۸} به منظور مقابله با اعمال خشونت‌آمیز کمونیستی که بقای دولت را تهدید می‌کرد، صادر گشت (Reichsgesetzblatt, 1933). این فرمان، حقوق اساسی شهروندان را به حالت تعلیق درآورد و حق هر گونه تجمع، آزادی بیان و آزادی مطبوعات را از ایشان سلب کرد و همه‌ی محدودیت‌های قانونی برای تحقیقات پلیسی را از میان برداشت. معنای خیانت به کشور به شکلی کاملاً موسع و فراتر از مقررات قانون مجازات تفسیر شد تا دستگاه حاکم بتواند با در دسر کمتری مخالفان خود را سرکوب کند. طبق ماده‌ی ۳ انتشار و معابره‌ی هر نوع اطلاعاتی از اوضاع کشور حتی اگر غیر محرمانه و پیش پا افتاده باشد، عملی خیانت‌آمیز و مستوجب حداقل سه ماه حبس بود. به موجب ماده‌ی ۵ مجازات جرایمی چون خیانت به کشور، ایجاد حریق عمدی یا تخریب اموال عمومی که در قانون حبس ابد است، به مجازات اعدام تبدیل شد. در ادامه‌ی این ماده، اعمال دیگری همچون تعهد به کشتن رئیس جمهور یا سایر اعضای دولت، تبانی، موافقت یا پذیرش پیشنهاد برای انجام این کار یا تحریک دیگران به آن، ارتکاب شورش یا اخلال شدید در صلح و آرامش از طریق اقدام مسلحانه یا همکاری با فرد مسلح و آدم‌ربایی به قصد استفاده از شخص ربوده شده به عنوان گروگان در مبارزات سیاسی مستوجب مجازات اعدام یا حبس ابد شدند. عدول از اصول کلی حقوق کیفری در این ماده مشهود است. گاهی مجرمیت افراد نیازمند رکن مادی نیست و می‌توان افراد را تنها با داشتن قصد مجرمانه تعقیب کرد. امری که جز در سایه‌ی یک ایدئولوژی خشن و سرکوب‌گر امکان‌پذیر نیست. طبق فرمان دیگری که در ۲۹ مارس فرمانی صادر شد (Reichsgesetzblatt, 1933)، مقررات فوق باید عطف به ماسبق شوند و اعمال ارتكابی پیش

18..Zum Schutze von Volk und Staat

از ۲۸ فوریه را دربرگیرند. افزون بر این، کاربست عبارات مبهمی چون همکاری کردن، شورش یا اخلال شدید در قانون با این هدف صورت گرفت که قضات ضمن صدور احکامی مطابق با خواسته‌های مقامات نازی، تظاهر به استقلال قضایی نمایند (Meinecke & Zaprunder, 2014).

مصوبه‌ی اصلاح قانون مجازات در ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ آشکارترین تقابل نازی‌ها با خوانش سنتی بود. به موجب ماده‌ی ۱، هر کس مرتکب عملی شود که طبق قانون یا اندیشه‌ی بنیادین حقوق کیفری و احساسات پاک مردم قابل مجازات باشد، مجرم است. در صورتی که هیچ قانون جزایی معینی مستقیماً برای رفتار ارتكابی، مجازاتی تعیین نکرده باشد، مجازات باید بر اساس عنوان مجرمانه‌ای که بهترین تناسب را با آن رفتار دارد، صورت گیرد. دو سال پیش از وضع این مصوبه، وزارت دادگستری آلمان یادداشتی منتشر و پیشنهاد کرد که در قوانین کیفری آینده باید مقرر شود رفتارهایی که صراحتاً در قانون جرم نیستند، اما از نظر اخلاقی و طبق احساسات مردم آلمان نکوهیده‌اند، می‌توانند مبتنی بر یک قیاس و زیر عنوان یک جرم مشابه تعریف شده در قانون، مجازات‌پذیر باشند (Preuss, 1936).

به دلایلی که بیان شد، ایدئولوژی نازیسم همچون فاشیسم عملاً به هیچ یک از خوانش‌های اصل قانونی بودن بهایی نمی‌داد. مجازات بدون وجود حکم قانونی و تنها بر اساس تصمیمات خودسرانه‌ی عوامل حزب نازی، یکی از الزامات اساسی اندیشه‌های حقوقی سوسیالیست‌های ملی‌گرا بود که قانون را «بیان روح نژادی» می‌دانستند. بر اساس این ایدئولوژی، جرم، عبارت بود از هر رفتاری که خوشایند نازی‌ها نباشد یا با روح نژاد آلمانی‌ها مغایرت داشته باشد.

۲- اصل قانونی بودن و ایدئولوژی لیبرالیسم

در این بخش، ابتدا و به طور مختصر، ایدئولوژی لیبرالیسم را تشریح و سپس، وضعیت اصل قانونی بودن را در برخی از حکومت‌های لیبرال بررسی می‌کنیم.

۲-۱. لیبرالیسم

لیبرالیسم، به دلیل خوانش‌های اغلب متناقض صورت گرفته از آن، فاقد تعریفی جامع است. از نظر تاریخی، عده‌ای معتقدند که لیبرالیسم ریشه در مسیحیت دارد، اما دیگران چنین باوری نداشته و می‌گویند که لیبرالیسم از نبرد علیه مسیحیت سرچشمه می‌گیرد. منشأ لیبرالیسم را به جان

لاک،^{۱۹} هابز،^{۲۰} ماکیاوولی،^{۲۱} افلاطون یا حتی عیسی مسیح و اندیشه‌های اقتصادی افرادی چون آدم اسمیت^{۲۲} نیز نسبت می‌دهند (Rosenblatt, 2018). بر این اساس، درک ما از لیبرالیسم بسته به پذیرش هر یک از این روایت‌ها متفاوت خواهد بود.

از نظر فلسفه‌ی سیاسی، مؤلفه‌ی اساسی لیبرالیسم، آزادی فردی است و لیبرال‌ها دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به ماهیت و کمال انسان دارند و معتقدند افراد باید تا آن‌جا که ممکن است در انجام امورشان آزاد باشند (Graham & Haidt & Nosek, 2009). ایدئولوژی لیبرالیسم معمولاً به دو جریان کلاسیک و مدرن تقسیم می‌شود. لیبرالیسم کلاسیک اهداف محدودی دارد و به طور کلی مکتبی سیاسی است. تمرکز این لیبرالیسم بر دولت محدود و حداقلی، حفظ حاکمیت قانون، پرهیز از قدرت استبدادی، مسئولیت افراد برای سرنوشت خود و حمایت از حق مالکیت خصوصی افراد و قراردادهای منعقدشده میان آن‌هاست. کلاسیک‌ها با سیاست دولت رفاهی مورد پذیرش جریان مدرن، منازعه دارند؛ زیرا این سیاست با اصلی که می‌گوید هر فرد باید به فکر رفاه مادی خویش باشد، مخالف بوده، ادعاهای خود را بر اساس دستیابی به عدالت اجتماعی مطرح می‌کند. بنابراین، لیبرالیسم مدرن، تهدیدی برای نوع کلاسیک آن محسوب می‌شود. با این حال، به دلیل تأکیدش بر آزادی فردی، همچنان لیبرالیسم است (Ryan, 1996). در واقع، هر دو جریان لیبرالیسم، آزادی را مقدم بر هر چیزی می‌دانند، اما لیبرالیسم مدرن بر برابری در کنار آزادی نیز تأکید می‌کند. این اعتقاد به برابری تا آنجا که به برابری همگان در برابر قانون تعبیر شود، مورد پذیرش کلاسیک‌هاست، اما چنانچه مقصود، ایجاد برابری حقیقی میان انسان‌ها و حذف هر نوع تفاوت بین آن‌ها باشد، به دلیل عدم امکان تحقق عملی آن و خطر افتادن در ورطه‌ی سوسیالیسم، مورد مخالفت کلاسیک‌ها قرار می‌گیرد.

تصویری که از لیبرالیسم ارائه می‌شود، همواره پیچیده، مبهم و متناقض است. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین راه، توجه به اصولی است که هر چند نسبت به گستره‌ی آن در میان اندیشمندان لیبرال اختلاف نظر وجود دارد، بین ایشان مشترک است. این اصول مواردی چون حاکمیت قانون، برابری همه‌ی شهروندان در برابر قانون، احترام به حریم خصوصی شهروندان، آزادی بیان و غیره را در بر می‌گیرند (فوکویاما؛ موسوی، ۱۴۰۱). در ادامه به وضعیت اصل قانونی بودن در برخی از لیبرال‌ترین حکومت‌ها اشاره می‌شود.

۱۹. فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم.

۲۰. فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم.

۲۱. فیلسوف انگلیسی قرن پانزدهم و شانزدهم.

۲۲. فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندی قرن هجدهم.

۲-۲. حکومت‌های لیبرال

حکومت‌های لیبرال، آزادی شهروندان را در عرصه‌های گوناگون پاس می‌دارند و اصولاً از هر اقدامی که موجب سلب یا محدود شدن آن شود، خودداری می‌کنند. به موجب گزارش سازمان «برنامه‌ی جهانی عدالت» که هر ساله وضعیت حاکمیت قانون در کشورهای جهان را با توجه به اصول لیبرالیسم، اندازه‌گیری و رتبه‌بندی می‌کند، در سال ۲۰۲۳ از میان ۱۴۲ کشور مورد بررسی، پنج کشوری که بیشترین امتیاز^{۲۳} را در میزان التزام به حاکمیت قانون در سطح تقنینی و اجرایی کسب کرده‌اند، به ترتیب فنلاند، دانمارک، نروژ، سوئد و آلمان بوده‌اند. برای نشان دادن جایگاه اصل قانونی بودن در یک حکومت لیبرال، وضعیت دو کشور نروژ و سوئد را از باب نمونه ارزیابی خواهیم کرد.

یکی از اهداف اصلی یک حکومت لیبرال، محافظت از افراد در برابر سوءاستفاده‌ی قدرت و رفتار خودسرانه‌ی مقامات دولتی نسبت به شهروندان است. تحقق این هدف، مستلزم تضمین اصل قانونی بودن و برابری افراد، اعم از صاحبان قدرت و بی‌قدرتان در برابر آن است. به همین منظور، خوانش سنتی در فصل نخست از بخش نخست قانون مجازات نروژ مصوب سال ۲۰۰۵ با آخرین اصلاحات در سال ۲۰۱۹ مورد پذیرش قرار گرفته است. طبق بند نخست این بخش، رفتارها زمانی مجرمانه محسوب می‌شوند که برای آن‌ها در قانون مجازات یا سایر قوانین مجازات تعیین شده باشد. در بند سوم به اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری تصریح و بیان شده است که تنها رفتارهایی که در زمان ارتکاب، قانوناً جرم باشند، مجازات‌پذیرند.

تمامی قوانین موضوعه‌ی نروژ باید از سوی قوه‌ی مقننه‌ی عالی این کشور به نام «استورتینگ»^{۲۴} با دارا بودن صد و شصت و نه عضو که در یک انتخابات دموکراتیک انتخاب می‌شوند، تصویب شوند. بسیار مهم است که روند تصویب قانون شفاف، پاسخگو و دموکراتیک باشد. این مجلس هنگام وضع یا تغییر قوانین کشور به دو رکن ادلستینگ^{۲۵} (تشکیل دهنده‌ی سه چهارم مجلس) و لاگتینگ^{۲۶} (تشکیل دهنده‌ی یک چهارم مجلس) تقسیم می‌شود. هر ابتکار قانونی باید از سوی دولت یا یکی از اعضای ادلستینگ

۲۳. این امتیاز عددی بین ۰ و ۱۰ است. هر چه این عدد به ۱ نزدیک‌تر باشد، حاکمیت قانون وضعیت بهتری در آن کشور دارد. امتیاز این کشورها به ترتیب ۰/۹۰، ۰/۸۹، ۰/۸۷، ۰/۸۵ و ۰/۸۳ می‌باشد. گفتنی است جمهوری اسلامی ایران، رتبه‌ی ۱۲۶ و امتیاز ۰/۳۹ را کسب کرده است. برای مطالعه‌ی بیشتر به تارنمای این سازمان به نشانی زیر رجوع نمایید.

<https://worldjusticeproject.org/rule-of-law-index/global/2023/ranking>

24. Stortinget (در زبان نروژی به معنای شیء بزرگ است)

25. Odelsting

26. Lagting

به این رکن ارائه شود تا پس از تأیید، به لاگتینگ ارسال شود. در صورت عدم تصویب در رکن اخیر، پیشنهاد مجدداً به ادلستینگ اعاده می‌گردد تا درباره‌ی آن تصمیم‌گیری شود (آرتیر؛ ترجمه قاسمی نراقی همکاران، ۱۳۸۳).

رعایت حقوق بشر نسبت به متهمان جایگاه بالایی در این کشور دارد. دولت و مقامات رسمی از جمله پلیس، متعهد به رعایت حقوق بشر هستند. قوه قضائیه مستقل از قوه مجریه و مقننه است و می‌تواند بررسی کند که آیا قانون با تعهدات حقوق بشری نروژ سازگار است یا خیر. یکی از رفتارهای مورد جرم‌انگاری در قوانین بیشتر کشورها، اعمال تروریستی است که ضرورت مقابله با آن‌ها سیاست کیفری کشورها را به سمت مدیریت خطر بزهکاری و امنیتی شدن حقوق کیفری سوق داده و فصل هجدهم قانون مجازات نروژ نیز به جرایم تروریستی، تأمین مالی تروریسم، تبانی برای ارتکاب این جرایم و غیره اختصاص یافته است. اعتقاد بر این است که «امنیت ملی نباید بهانه‌ای برای کنار گذاشتن تعهد به حاکمیت قانون که مشخصه‌ی کشورهای دموکراتیک است، حتی در شرایط حاد و شدید شود... هر گونه مقابله با تروریسم، از جمله تحقیق و پیگرد، باید همراه با رعایت کامل حقوق بشر و اصل حاکمیت قانون باشد...» (Questionnaire on the Use of Legislation, 2009). اساساً فرض می‌شود که قوانین نروژ با قوانین بین‌المللی سازگارند. به موجب قانون حقوق بشر مصوب سال ۱۹۹۹ دادگاه‌های نروژ اختیار بازنگری را در مقررات قانونی دارند و نمونه‌های متعددی وجود دارد که در آن دادگاه عالی به‌عنوان آخرین مرجع ملی، مقررات قانونی را به دلیل مغایرت با تعهدات حقوق بشری ناشی از قانون اجرا ناپذیر دانسته است (Questionnaire on the Use of Legislation, 2009).

در مجموع، سیطره‌ی لیبرالیسم بر نظام قانون‌گذاری کیفری نروژ، غلبه‌ی هر چه بیشتر خوانش سنتی، جلوگیری از خودسری و استبداد مقامات قضایی، فقدان نهادهای موازی مجلس برای قانون‌گذاری و تضمین رعایت حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان از جمله متهمان را به دنبال داشته است.

نظام حکومتی سوئد مرکب از نظام سلطنتی یعنی وجود یک پادشاه در رأس حکومت و نظام پارلمانی است. پادشاه جنبه‌ی تشریفاتی داشته، قدرت سیاسی ندارد و اداره‌ی کشور با قوه‌ی مقننه است که وظیفه‌ی تصویب قوانین و اصلاح قانون اساسی را به عهده دارد. طرح‌ها و لوایح پیشنهادی تنها زمانی تبدیل به قانون می‌شوند که اکثریت نمایندگان مجلس به آن‌ها رأی مثبت دهند و هیچ نهاد یا مقامی حق قانون‌گذاری ندارد (Ortwein, 2003).

مجموعه‌ی قوانین اساسی سوئد دربردارنده‌ی چهار قانون است. در بنیادی‌ترین این قوانین یعنی

قانون نظام حکومت^{۲۷} که می‌توان گفت بیانگر چارچوب اصلی ساختار حکومتی است، به بنیاد مشروعیت نظام یعنی حقوق و آزادی‌های اساسی مانند آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی شرکت در انتخابات و مانند آن اشاره شده است. در تصویب این قانون، قانون آزادی مطبوعات و قانون اساسی آزادی بیان، تلاش شده تا اندازه‌ای به گستره محدودیت اعمال این آزادی‌ها تصریح شود. با این حال، این محدودیت‌ها نباید اصل شکل‌گیری آزادانه‌ی اندیشه و باور را خدشه‌دار سازد. «در قوانین اساسی دموکراتیک، طبعاً محدودیت‌های آزادی بیان به کمترین حد ممکن کاهش می‌یابند و افزون بر آن، از آن‌جا که تفسیر این قوانین هرگز در خارج از چارچوب اختیارات مجلس نمایندگان قرار ندارد، همواره ضمانت استواری برای اصل «حکومت ناشی از اراده‌ی مردم است» وجود خواهد داشت.» (www.sweden.mfa.gov.ir/5067) پیش‌بینی چنین سازکاری می‌تواند واگذاری هر گونه اختیار قانون‌گذاری به نهادهای موازی را منتفی سازد.

اصل قانونی بودن در ماده‌ی ۱ قانون مجازات ۱۹۶۲ (اصلاحی ۲۰۲۱) سوند تصریح شده است. به موجب این ماده: «جرم در این قانون یا سایر قوانین رفتاری است که برای آن مجازات در نظر گرفته شده باشد.» ماده‌ی ۱۰ قانون اساسی نیز با پذیرش اصل عدم تسری قانون به گذشته، بیان می‌دارد: «هیچ عملی که در زمان ارتکاب، جرم محسوب نمی‌شده، نمی‌تواند مشمول مجازات یا هر گونه پیگرد کیفری دیگر قرار گیرد. کیفر عملی نباید شدیدتر از کیفر تعیین شده برای آن در زمان ارتکاب باشد. این امر در مورد مصادره و دیگر آثار حقوقی خاص جرم نیز صادق است.»

احترام به صلح، بهداشت، رفاه، امنیت و آزادی شهروندان در اندیشه‌ی لیبرال موجب جرم‌انگاری رفتارهای ناقض این ارزش‌ها در قانون مجازات گردیده و فصل‌های سوم و چهارم این قانون ذیل بخش‌های متنوعی به جرایم علیه حیات، سلامتی، آزادی و صلح اختصاص یافته است. همچنین، ماده‌ی ۱۵ قانون اساسی به ممنوعیت هر گونه تبعیض در وضع قانون نسبت به افراد به دلیل تعلق نژادی، رنگ پوست و اصل و نسب قومی آن‌ها تصریح کرده است. این ماده، هم‌راستا با اندیشه‌ی برخی از اقتصاددانان لیبرال است که معتقدند همه‌ی توان انسانی روی هم برای اینکه بتوان انسان‌ها را واقعاً با هم برابر کرد، کفایت نمی‌کند. انسان‌ها نابرابرند و نابرابر می‌مانند. لیبرالیسم تنها با اکتفا بر تأملات هدف‌مدارانه‌ی معقول، انسان‌ها را در پیشگاه قانون، برابر قرار داده است؛ چرا که درست است که نمی‌توان با پاشیدن رنگ سفید بر سیاه‌پوست، او را سفیدپوست کرد، می‌توان به فرد سیاه‌پوست همان حقوق اعطا شده به فرد سفید پوست را بخشید (فون میزس؛ تدینی، ۱۴۰۰).

گزینش و کار بست عملی هر یک از خوانش‌های موجود از اصل قانونی بودن، منوط به خواست و

اراده‌ی حکومت‌هاست و آن‌ها ممکن است با توجه به نوع ایدئولوژی مورد نظرشان، این اصل را در جهت پیشبرد اهداف خود به کار گیرند. حکومت‌های ایدئولوژیکِ تمامیت‌خواه همچون فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان، رفتارهایی را به دلیل نقض اراده‌ی حزب و ملت و در راستای تقویت بنیان حکومتِ مطلقه، جرم‌انگاری و مخالفان خود را با صدور دستورات شخصی پس از یک دادرسی فرمایشی و با اجرای مجازات‌های خودسرانه حذف فیزیکی می‌کردند. در برابر، حکومت‌های لیبرالِ نروژ و سوئد، خود را موظف به رعایت اصل می‌دانند و اجازه‌ی تصویب هیچ قانونی را جز با رأی اکثریت نمایندگان مجلسِ منتخب مردم نمی‌دهند.

۳- اصل قانونی بودن و ایدئولوژی شرعی در حقوق ایران

برای درک ارتباط میان ایدئولوژی مطلوبِ حکومت جمهوری اسلامی ایران و خوانش مورد پذیرش آن از اصل قانونی بودن، رجوع به اندیشه‌ی بنیان‌گذار این حکومت پیرامون مفهوم و جایگاه قانون اهمیت بالایی دارد. بازخوانی آرای امام خمینی در کتاب «ولایت فقیه: حکومت اسلامی» (خمینی، ۱۳۷۸)، حکایت از مردود دانستنِ خوانش سنتی و تا حدودی نوین از اصل قانونی بودن دارد. ایشان معتقدند اسلام برای همه‌ی امور اعم از عبادی، اجتماعی و حکومتی قانون آورده و برای انسان‌ها از گهواره تا گور، قانون وضع کرده است و ضمن رد شیوه‌ی اقتباسیِ قانون‌نویسی در عصر مشروطه، بیان می‌دارند که نویسندگان قانون اساسی مشروطه افرادی فریکار بودند که قانون را از روی مجموعه‌ی قوانین بلژیک، فرانسه، انگلیس و آمریکا نوشتند و «برای گول زدن ملت، بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آن‌ها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. [در حالی که] این‌ها همه ضد اسلامی است.» اینکه مجلسی متشکل از نمایندگان مردم وجود داشته باشد و به کار قانون‌گذاری بپردازد، فاقد مبنای شرعی است. «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه‌ی سلطنتی» و «جمهوری» در این است که نمایندگان مردم یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند. اکثریت کسانی که خود را نماینده‌ی اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس، بر همه‌ی مردم تحمیل می‌کنند.» این در حالی است که شارع مقدس اسلام، یگانه قدرتِ مقننه است و هیچ‌کس حق قانون‌گذاری ندارد. در اسلام قانون‌گذاری وجود ندارد، بلکه همه‌ی قوانین از سوی شارع تعیین شده است. بنیانگذار جمهوری اسلامی تکلیف مسئله‌ی قانون‌گذاری در حکومت اسلامی آینده را این گونه روشن می‌کند: «فقیه باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حُکام بیگانه‌پرست و غرب‌زده به سراغ دیگران بروید تا قانون‌شان را عاریه بگیرید. همه چیز آماده و مهیاست.»

با وجود این، رویکرد امام راجع به قوانین مصوب مجلس نمایندگان و جایگاه این نهاد در ساختار سیاسی کشور، پس از انقلاب و طی حاکمیت ده‌ساله‌ی ایشان تغییر کرد. در توضیح این مطلب باید گفت که مطالب پیش‌گفته برگرفته از سلسله‌سخنرانی‌های امام در دوران تبعیدشان در عراق یعنی بین ۱ تا ۱۹ بهمن ۱۳۴۸ می‌باشد. این دوران اوج مبارزه‌ی فکری و عقیدتی امام با رژیم شاه بود. در یکی از سخنرانی‌ها، دو چیز برای تشکیل حکومت اسلامی لازم تلقی می‌شود: سرنگونی محمدرضا شاه و تأسیس حکومت روحانی شیعه. به این ترتیب، عقاید امام راجع به قانون را نباید متفاوت از سایر دیدگاه‌ها و مواضع ایشان نسبت به نظام شاهنشاهی در نظر گرفت. ایشان همان‌طور که جایگاهی شرعی برای رژیم شاهنشاهی طاغوتی قائل نبودند و آن را خلاف اسلام می‌دانستند، طبیعتاً برای مظاهر این رژیم از جمله قوانین و نظام قانون‌گذاری‌اش، هیچ ارزشی قائل نبودند و کلیه‌ی قوانین مصوب مجلس شورای ملی را از پایه و اساس، باطل و خلاف موازین اسلام می‌دانستند. با سقوط نظام شاهنشاهی، اسلامی شدن حکومت و نظام قانون‌گذاری و گذشتن تمامی قوانین از صافی فقه‌ای شورای نگهبان، دور از انتظار نبود که شاهد چرخشی در دیدگاه امام به قانون باشیم، به گونه‌ای که ایشان اطاعت از قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی را همچون اطاعت از احکام اسلام، بر همگان واجب دانستند؛ زیرا همین که شورای نگهبان مصوبه‌ای را خلاف قانون اساسی و شرع تشخیص ندهد، آن مصوبه، قانون اسلام و واجب‌الاطاعة است (خمینی، ۱۳۸۹) و همواره در سخنرانی‌های عمومی بر ضرورت وضع قانون، اداره‌ی تمامی امور کشور بر اساس قانون و تمکین بی‌چون و چرای همه‌ی آحاد جامعه از قوانین مصوب مجلس تأکید کردند.^{۲۸}

تغییر رویکرد امام به سمت پذیرش پدیده‌ی نوین قانون و پافشاری بر ضرورت وجود مجلس و وضع قوانین عادی، موجب شد که قوه‌ی مقننه در نظام تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی مورد توجه جدی قرار گیرد و به کانون بحث فقها و حقوق‌دانان مجلس بررسی قانون اساسی تبدیل شود. یکی از چالش‌های اعضای این مجلس، پیوند قوه‌ی مقننه به مثابه یک نهاد برآمده از جهان غرب با احکام شرعی بود. در این باره، یکی از فقها راجع به کیفیت رفع این چالش، اظهار می‌دارد که «به ما ایراد می‌گیرند که اگر

۲۸. امام در ۶ خرداد ۱۳۶۰ در سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اظهار می‌دارند: «نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم، غلط می‌کنی قانون را قبول نداری! قانون تو را قبول ندارد. نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی. مردم رای دادند به اینها، مردم شانزده میلیون تقریباً یا یک قدری بیشتر رای دادند به قانون اساسی. مردمی که به قانون اساسی رای دادند منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود؛ نه هر کس از هر جا صبح بلند می‌شود بگوید من شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس‌جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم. نه! همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید، و لو بر خلاف رای شما باشد. باید بپذیرید.» ر.ک.

<http://emam.com/posts/view/21447/>

تشریع به خدا اختصاص دارد، پس قوه‌ی مقننه معنایش چیست؟ در پاسخ به این پرسش، عبارت قانون را عوض کردیم و گفتیم که قوه‌ی مقننه عهده‌دار تشخیص نیازها و تصویب و تنظیم مقررات و غیره است. بنابراین، علت عوض کردن این جمله، این نبود که قوه‌ی مقننه را قبول نداریم، قوه‌ی مقننه را قبول داریم، ولی نه به آن معنا که در کشورهای غیر اسلامی است؛ به گونه‌ای که مجلس، مشروع باشد. مجلس ما قانون‌گذار مشروع نیست، بلکه با توجه به قوانین اسلامی، نیازها را تشخیص می‌دهند.» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴)

بر این اساس، اصل قانونی بودن دچار تحول شد و در عین حفظ این اصل در قوانین مجازات، گستره‌ی کاربست و معنای آن تغییر یافت. خوانش سنتی که بر تصویب تمام قوانین کیفری، مبتنی بر عقل بشری و در مجلس نمایندگان مردم دلالت دارد، در ابتدا، غیر الهی و فاقد اعتبار شمرده و بنا بر آن شد که جرم‌انگاری و اجرای مجازات در حکومت جمهوری اسلامی تماماً برگرفته از احکام شرعی و تحت نظارت فقها باشد. تشکیل شورای نگهبان در سطح تقنینی و تأسیس منصب «حاکم یا قاضی شرع» در سطح قضایی متأثر از همین رویکرد بود؛ حاکم ميسوط الیدی که گاه در نقش یک قانون‌گذار، ظاهر و در قوانین کیفری، اختیارات گسترده‌ای به او واگذار شد. همچنین، برخی از نهادهای انتصابی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام همواره مبادرت به قانون‌گذاری کیفری کرده‌اند. اما این رویه‌ها با گذشت زمان تغییر کرد و آنچه امروزه عملاً وجود دارد، پایبندی به خوانش سنتی است. پس از این مقدمه، در این بخش، به جایگاه اصل قانونی بودن در قوانین مجازات اسلامی و قانون‌گذاری از سوی مجمع تشخیص می‌پردازیم.

۳-۱. قوانین مجازات پیش از سال ۱۳۹۲

در فرایند تصویب «قانون راجع به مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۶۱، اختلاف‌نظرهای عمیق و چالش‌های ایدئولوژیک میان طرفداران حقوق عرفی و باورمندان به فقه رایج در حوزه‌های علمیه در ساختار مجلس و شورای نگهبان پیرامون رعایت اصل قانونی بودن، بیش از تصویب هر قانون دیگری خود را نشان داد. توضیح آنکه از یک سو، فقهای شورای نگهبان با اتکا به قاعده‌ی «التعزیر بما یراه الحاکم» تمایلی به فهرست کردن رفتارهای مستوجب تعزیر، تعیین دقیق مجازات‌های تعزیری در قانون و به‌طور کلی پیروی از اصل قانونی بودن در صدور حکم به مجازات نداشتند و از سوی دیگر، به دلیل حضور طیف‌های گوناگون فکری و عقیدتی در مجلس، از حزب توده گرفته تا جامعه‌ی روحانیت مبارز، اصل قانونی بودن در تعزیرات طرفدارانی یافت (مؤذن، و همکاران، ۱۳۹۷)، تا آنجا که در زمان تصویب «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۶۲، مجلس شورای اسلامی اقدام به تعیین کیفرهای دقیق برای تعزیرات نمود. این دوگانگی ارزشی باعث شد که شورای نگهبان حاضر به تأیید قانون

راجع به مجازات اسلامی و قانون تعزیرات نشود. با این حال، اتفاقات به گونه ای رقم خورد که حامیان هیچ یک از گروه ها نتوانستند کاملاً به خواسته های خود برسند و در نتیجه، قوانین مصوب میان شرع و عرف معلق ماندند که نه کاملاً شرعی بودند و نه کاملاً عرفی.

ماده ۲ قانون راجع به مجازات اسلامی که تکرار ماده ۲ قانون اصلاحی مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲ بود،^{۲۹} به ظاهر خوانش سنتی را مورد پذیرش قرار داد. به موجب این ماده: «هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جرم محسوب است و هیچ امری را نمی توان جرم دانست مگر آنکه به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدامات تأمینی یا تربیتی تعیین شده باشد.» اما، ماده ۱۱ این قانون در مورد تعزیرات از خوانش سنتی عدول کرد؛ زیرا بر اساس این ماده، «تعزیرات، تأدیب یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است» تا وی به استناد قاعده ی پیش گفته مبادرت به جرم انگاری رفتارها نماید. در واقع، ماده ۲ عملاً منصرف از تعزیرات بود. اعطای اختیارات گسترده به حاکم شرع در تعیین کمیت و کیفیت تعزیر باعث شد که افرادی با وضعیت مشابه به دلیل ارتکاب جرایم تعزیری یکسان، لزوماً متحمل مجازات یکسان نشوند؛ به این صورت که یک حاکم شرع می تواند حکم به دو ضربه ی شلاق صادر کند و دیگری، بزه کار را به شصت ضربه محکوم یا از مجازات او صرف نظر نماید (ساداتی و همکاران، ۱۴۰۰). تشدید مجازات تعزیری در حالت تکرار جرم (ماده ۱۹)، سردستگی در اتکاب جرم (ماده ۲۳) و تعدد جرم (ماده ۲۴) و امکان تعلیق مجازات های غیر تعزیری به استناد شرع و با وجود فقدان نص قانونی (ماده ۴۰) نیز با انحراف از خوانش سنتی و بدون هیچ معیار قانونی، به تشخیص حاکم شرع واگذار شد.

سایه ی ایدئولوژی بر اصل قانونی بودن در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در مقایسه با قانون راجع به مجازات اسلامی سنگین تر شد؛ به گونه ای که در این قانون بیست و دو بار واژه ی شرع به طور مستقل یا در ترکیب با واژه های دیگر به کار رفته است. در بخش کلیات، افزون بر تکرار احکام قانون راجع به مجازات اسلامی در موضوعاتی چون واگذاری تعیین تعزیر (ماده ۱۶)، تشدید مجازات تعزیری در حالت تعدد جرم (ماده ۴۷) و تکرار آن (ماده ۴۸) به حاکم شرع، در تبصره ی ۲ ماده ی ۴۳ مقرر شد: «در صورتی که برای معاونت جرمی مجازات خاص در قانون یا شرع وجود داشته باشد، همان مجازات اجرا خواهد شد.» بنابراین، حاکم شرع باید اصولاً مجازات محکومان به

۲۹. طبق این ماده: «هر فعل یا ترک فعل که مطابق قانون قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی یا تربیتی باشد جرم محسوب است و هیچ امری را نمی توان جرم دانست مگر آنکه به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدامات تأمینی یا تربیتی تعیین شده باشد.»

معاونت در جرم را در شرع بیابد و در صورتی که توفیق نیافت، طبق ماده‌ی ۴۳ عمل کند. این ماده، در تقابل آشکار با هر دو خوانش سنتی و نوین قرار دارد.

به این ترتیب، مقنن از پذیرش خوانش سنتی در تعزیرات خودداری کرد و خوانش نوین را نیز نپذیرفت؛ زیرا تعزیرات غالباً از جمله جرایم ذاتی خطرناکی همچون قتل و تجاوز جنسی نیستند که هر انسانی بدون نیاز به قانون، آگاه به نادرستی آن‌ها فرض شود. تجویز مصلحت‌اندیشی قضایی و تکلیف قضات به تعیین مجازات در مورد جرایمی صورت گرفت که قراردادی بوده و به باور طرفداران خوانش نوین، تعیین آن‌ها نیاز به قانون مصوب مجلس داشته است.

۲-۳. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

این قانون در گزینش خوانش‌های مختلف به صورت یکسان عمل نکرده و ظاهراً با پذیرش خوانش سنتی، دلالت مفهومی مجازات‌های تعزیری را تغییر داده و آن را از مجازاتی که دیرزمانی تنها بسته به تشخیص حاکم شرع تعیین می‌شد، به مجازاتی تبدیل کرده است که تنها باید از سوی قانون تعیین شود. طبق ماده‌ی ۱۸ که مقرر می‌دارد «تعزیر مجازاتی است که مشمول عنوان حد، قصاص یا دیه نیست و به موجب قانون در موارد ارتکاب محرمات شرعی یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال می‌گردد. نوع، مقدار، کیفیت اجرا و مقررات مربوط به تخفیف، تعلیق، سقوط و سایر احکام تعزیر به موجب قانون تعیین می‌شود...»، تعزیر به دو دسته‌ی شرعی برای «ارتکاب محرمات شرعی» و حکومتی برای «نقض مقررات حکومتی» تقسیم می‌شود. در این راستا، گویا جنبه‌ی عرفی بر شرعی برتری یافته و مقنن با وجود برشمردن دو دسته تعزیرات و تقدم تعزیرات شرعی بر حکومتی از حیث چنین عبارات ماده، احکام مترتب بر هر دو را «به موجب قانون» تعیین نموده است.

با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری در سال ۱۳۹۹ و افزودن یک تبصره به ماده‌ی ۱۸ قانون مجازات اسلامی، گرایش مقنن به پیروی از خوانش سنتی بیشتر شده است. طبق این تبصره «چنانچه دادگاه در حکم صادره مجازات حبس را بیش از حداقل مجازات مقرر در قانون تعیین کند، باید مبتنی بر بندهای مقرر در این ماده و یا سایر جهات قانونی، علت صدور حکم به بیش از حداقل مجازات مقرر قانونی را ذکر کند. عدم رعایت مفاد این تبصره موجب مجازات انتظامی درجه چهار می‌باشد.» قانون‌گذار که زمانی در تعزیرات، شرع را بر قانون مقدم می‌دانست، با چرخشی کاملاً ایدئولوژیک، نه تنها در یک تبصره، سه مرتبه به واژه‌ی «قانون» اشاره و قاضی را به تبعیت مطلق از آن ملزم می‌کند، بلکه وی را از هر گونه مصلحت‌اندیشی‌های شخصی بر حذر می‌دارد و ضمانت اجرای چنین کاری را مجازات انتظامی قرار می‌دهد تا با این کار، ضمن اعتبار قانونی بخشیدن به خوانش سنتی، مقنن را

جایگزین «حاکم شرع» سازد. افزون بر این تبصره، به نظر می‌رسد که پیشتر، قانون‌گذار با وضع ماده‌ی ۶۹ حمایت قاطع خود را از خوانش سنتی اعلام کرده بود. طبق این ماده «مرتکبان جرایمی که نوع یا میزان تعزیر آن‌ها در قوانین موضوعه تعیین نشده است، به مجازات جایگزین حبس محکوم می‌شوند» و قضات حق ندارند به فتاوی فقہی رجوع کنند.

با این حال، معنایی که قانون‌گذار از «قانون» مدنظر دارد، بسیار تعیین‌کننده است. تفسیر اعلامی شورای نگهبان از ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی حکایت از عدم پذیرش خوانش سنتی دارد. شورا در آبان ۱۳۸۸ با ارسال نامه‌ای به مجلس اظهار داشت که ماده‌ی ۲ لایحه‌ی قانون مجازات اسلامی مفهوم مخالف ندارد و از این جهت که فعل یا ترک فعلی را که شرعاً قابل مجازات است، اما در قانون برای آن مجازاتی تعیین نشده جرم و قابل مجازات محسوب نمی‌کند، خلاف موازین شرعی است. به عبارت دیگر، مقصود از قانون در ماده‌ی ۲ باید اعم از قانون موضوعه و احکام شرعی باشد. شورا متذکر شد تا زمانی که این ماده اصلاح نشود، قابل تأیید نیست.

شاید بتوان گفت که گستره‌ی مفهومی «قانون» در ماده‌ی ۲، منحصر به قوانین موضوعه‌ی کشور نیست. اگر جز این بود، چه دلیلی داشت که مقنن در ماده‌ی ۶۹ با تصریح به واژه‌ی «موضوعه» پس از «قانون»، عدم تسری قانون به شرع را اعلام دارد، اما در ماده‌ی ۲ که شالوده‌ی سایر مواد قانون مجازات می‌باشد از این کار امتناع ورزد؟ چنانچه عبارت «مقررات و نظامات دولتی» را در ماده‌ی ۱۰ هم معنا با «مقررات حکومتی» مذکور در ماده‌ی ۱۸ در نظر بگیریم و عبارت «قوانین و مقررات الهی» موصوف در رأی وحدت رویه‌ی^{۳۰} شماره ۴۵ مورخ ۱۳۶۵ را معادل «محرّمات شرعی» در این ماده بدانیم، نتیجه این می‌شود که همواره قوانین موضوعه‌ی حکومتی و احکام شرعی هر دو، داخل در معنای قانون بوده و هستند. با توجه به مواد ۱۰ و ۱۸ و دست‌کم به عنوان یک احتمال، دور از ذهن نیست که گفته شود هر گاه مقنن می‌خواهد به قانون موضوعه اشاره کند، از عبارات «مقررات و نظامات دولتی / حکومتی» استفاده می‌کند^{۳۱} و هرگاه واژه‌ی «قانون» را به کار می‌برد، مقصودش اعم از قوانین موضوعه و احکام شرعی است. با پذیرش همین معنای عام از قانون است که عبارت «به موجب قانون» در ماده‌ی ۱۸ شامل هر دو دسته‌ی تعزیرات حکومتی و شرعی می‌شود. در واقع، تعزیر مجازاتی است که نوع، مقدار، کیفیت اجرا و سایر مقررات آن باید به موجب قوانین موضوعه و احکام شرعی تعیین شوند. قانون در تبصره‌ی این ماده، منصرف از احکام شرعی است؛ زیرا مجازات‌های شرعی غالباً نه از نوع

۳۰. طبق این رأی، قاعده‌ی عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری منصرف از قوانین و احکام الهی از جمله راجع به قصاص می‌باشد.

۳۱. به همین دلیل، نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه در شماره‌ی ۲۶۵/۹۳/۷ مورخ ۱۳۹۳/۲/۱۰ مقررات و نظامات دولتی را منصرف از تعزیرات منصوص و سایر احکام کیفری شرعی دانسته است.

حبس هستند و نه دارای حداقل. معنای قانون در ماده، عام و مخالف با هر دو خوانش سنتی و نوین به نظر می‌رسد و در تبصره، خاص و گاه سازگار با خوانش نوین است. به موجب تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۱۵ در مورد «تعزیرات منصوص شرعی» اعمال نهادهای ارفاقی همچون توبه، معافیت از مجازات، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، تخفیف قضایی در مورد اطفال و نوجوانان و شمول مرور زمان تعقیب و صدور حکم ممنوع است و قضات مکلف به رجوع به فقه هستند. این تبصره، در کنار اصل ۱۶۷ و ماده‌ی ۲۲۰، چالش‌های عمده‌ای را ایجاد کرده و شارحین قانون مجازات را در دو جناح موافق و مخالف خوانش سنتی قرار داده است.

ماده‌ی ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، نمونه‌ی دیگری از انحراف از خوانش سنتی و نوین است. این ماده قضات را به عمل بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و مجازات افراد در صورت ارتکاب جرایم حدی غیر مصرّح در قانون مجازات اسلامی مکلف کرده است. گفته شده که این ماده با تصویب ماده‌ی ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب اسفند ۱۳۹۲ نسخ شده است؛ چه آنکه طبق این ماده، «رأی دادگاه باید مستدل، موجه و مستند به مواد قانون... باشد» و رجوع به فقه ممنوع شده است. همچنین، به موجب تفسیر مضیق قوانین کیفری، ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی که اشعار می‌دارد جرم هر رفتاری است که در قانون برای آن مجازات تعیین شده، مفهوم مخالف ندارد (شیری و رنماخواستی، ۱۳۹۹). این نظر قابل تأمل است. تفسیر مضیق از قانون هنگامی مجاز است که احراز نظر مقنن امکان‌پذیر نباشد. در حالی که در موضوع حاضر، شورای نگهبان مقصود خود را از واژه‌ی «قانون» در ماده‌ی ۲ و به تبع، هر ماده از قوانین کیفری مصوب مجلس شورای اسلامی بیان کرده که به موجب آن، جرم نه تنها هر رفتاری است که در قانون برای آن مجازات تعیین شده، بلکه رفتاری که در شرع قابل مجازات اعلام شده نیز جرم محسوب می‌شود. اگر هم اصل ۱۶۷ را حاکم بر اصل ۳۶ قانون اساسی و واژه‌ی «قانون» را در اصل اخیر، اعم از مدون و غیر مدون بدانیم تا تعارض میان این دو اصل رفع شود، باز هم نمی‌توان ماده‌ی ۲۲۰ را سازگار با یکی از خوانش‌ها تلقی کرد؛ زیرا فقها نسبت به تعداد دقیق حدود اتفاق نظری ندارند تا شهروندان را مکلف به آگاهی از تعداد دقیق حدود غیر مصرّح در قانون کنیم. برخی رفتارها نظیر جادوگری یا بوسیدن پسر بچه از روی شهوت که به باور عده‌ای از فقها مستوجب حد می‌باشند (موسوی خونی، ۱۴۲۲) جزو جرایم ذاتی نیستند که عدم اعلام پیشینی آن‌ها در قانون، خللی در درک افراد از نادرستی رفتارهای مستوجب حد ایجاد نکند. بنابراین، جواز مجازات مرتکبان رفتارهای حدی غیر مصرّح در قانون با رجوع به فقه و مبتنی بر خوانش نوین قلمداد کردن این رجوع، توجیه‌پذیر نیست. به‌ویژه که طبق این خوانش، مقنن می‌تواند مجلس یا نهاد حکومتی دیگری باشد، حال آنکه فقها شأنی مشابه مجلس یا مجمع تشخیص ندارند که فتاوی آن‌ها در حکم مصوبات جاری کشور باشد.

اما بهتر است که میان دیدگاه مقام تأییدکننده‌ی قانون با قانونی که عملاً تصویب و منتشر شده است، تفکیک قائل شویم و به وجود یک فهم مشترک از اصل قانونی بودن اذعان کنیم. خوانشی که در حال حاضر، میان قانون‌گذار و حقوق‌دانان از اصل قانونی بودن جریان دارد و عملاً ملاک صدور احکام قضایی نیز می‌باشد، از نوع سنتی است و در قانون، از این خوانش جز در دو مورد حدود و تعزیرات منصوص شرعی، عدول خاصی صورت نگرفته و همچنان اصل سنتی قانونی بودن، موضوع تأکید جدی می‌باشد. این ادعا با آخرین اراده‌ی قانون‌گذار در تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری و وضع تبصره‌ی ماده ۱۸ کاملاً تقویت و تأیید می‌شود. همچنین، گستره‌ی موضوعی خوانش سنتی بسیار گسترده‌تر از خوانش شرعی است؛ چه آنکه مصادیق جرایم مستوجب تعزیر غیر منصوص شرعی چنان زیاد هستند که حتی اگر با رویکردی موسع بخوایم مصادیق حدود و تعزیرات منصوص شرعی را فهرست کنیم، باز هم قابل مقایسه با یکدیگر نیستند و باید انصاف داد که خوانش مسلط بر قانون مجازات اسلامی از نوع سنتی است. بنابراین، در قانون مجازات اسلامی، اصل بر «اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها» مبتنی بر خوانش سنتی است و استثناء با «اصل شرعی و قانونی بودن جرم و مجازات» در مورد حدود غیر مصرح و تعزیرات منصوص شرعی که عملاً قضات اعتنای چندانی به این استثناء نمی‌کنند و ملاک اصلی و نهایی ایشان، قانون مصوب مجلس و خوانش سنتی است. در کنار این اصل و استثناء، نشانه‌هایی مبنی بر پذیرش نسبی خوانش نوین در برخی از مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام وجود دارد که موضوع بخش پایانی است.

۳-۳. مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام

شماری از قوانین کیفری از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام وضع شده‌اند. اصل ۱۱۲ قانون اساسی با عدول از خوانش سنتی، مجمع تشخیص را در صورت ضرورت یافتن تأمین مصلحت نظام، صالح برای امر قانون‌گذاری شناخته است. هر گاه مجلس طرح یا لایحه‌ای را تصویب کند و شورای نگهبان به دلیل مغایرت مصوبه با شرع یا قانون اساسی حاضر به تأیید آن نباشد، داور نهایی در این زمینه، مجمع تشخیص است؛ مرجعی کاملاً انتصابی با چهل و شش نفر عضو ثابت که هیچ یک در این سمت، نماینده‌ی مردم نیستند. گفته شده است که منظور از مصلحت نظام در این اصل، مصلحت حکومت است، نه مصلحت مردم و «نظام جمهوری اسلامی به لحاظ نظری امکان و مجوزی دارد که بر اساس مصالح حکومتی اقدام به جرم‌انگاری کند.» (خسروشاهی و گنجی، ۱۳۹۸)

تأمین مصالح مورد ادعا سبب گشته که به جز قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ که در مقام رفع اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان تصویب شده است، سایر قوانین همچون قانون مبارزه با مواد مخدر (۱۳۶۷)، قانون تعزیرات حکومتی (۱۳۶۷)، قانون

تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی (۱۳۶۷)، قوانین تعزیرات حکومتی امور گندم، آرد و نان و تبلیغات تعزیرات حکومتی بخش غیر دولتی (۱۳۶۸)، قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و واردکنندگان، توزیع کنندگان و مصرف کنندگان اسکناس مجعول (۱۳۶۸)، قانون تخلفات، جرائم و مجازاتهای مربوط به اسناد سجلی و شناسنامه (۱۳۷۰) و قانون نحوه‌ی اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز (۱۳۷۴) در موارد حل معضلات نظام تصویب شوند.

به نظر می‌رسد آن دسته از مصوبات مجمع که به منظور محافظت از جامعه و نظام سیاسی و اقتصادی کشور در برابر رفتارهای سازمان‌یافته و جرایم طبیعی همچون کلاهبرداری و ارتشا و یا جعل اسکناس و جرایم مرتبط با آن صورت گرفته، با خوانش نوین سازگارند. اما، جرم‌انگاری سایر رفتارها نظیر اعلام تاریخ ولادت یا وفات برخلاف واقع، از جمله موارد ذاتاً خطرناک نیست که نظام سیاسی و اجتماعی کشور را با معضل روبرو سازد و رفع آن جز با زیر پا گذاشتن خوانش سنتی ممکن نباشد. از این رو، عملکرد مجمع در مورد اخیر با هر دو خوانش سنتی و نوین مغایرت دارد.



نتیجه گیری

حقوق کیفری زاینده‌ی مدل سیاست‌گذاری حقوقی است و واضعان سیاست حقوقی در هیچ کشوری نسبت به ارزش‌ها، اصول عقیدتی و مبانی ایدئولوژیک نظام سیاسی، بی‌تفاوت نیستند و لذا میان ایدئولوژی حکومت‌ها و ویژگی‌ها و اهداف نظام کیفری هر کشور، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. رویکرد حکومت‌ها به خوانش‌های صورت‌گرفته از اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها بستگی به نوع ایدئولوژی آن‌ها دارد. حکومت‌های تمامیت‌خواه همواره حقوق کیفری را ابزار اهداف سیاسی خود قرار می‌دهند و با توجیه حفظ امنیت عمومی و بقای حکومت، نظارت فراگیر بر رفتارهای شهروندان اعمال می‌کنند. بنیادی‌ترین اصول حاکم بر حقوق کیفری تحت سیطره‌ی تمامیت‌خواهان لگدمال می‌شود. گرچه آن‌ها برای حفظ ظاهر دموکراتیک خود در صحنه‌ی جهانی، به اصل قانونی بودن و ضرورت تصویب قوانین از سوی مجلس نمایندگان در سطح تقنینی تأکید دارند، اما در عمل از هیچ اقدام غیر قانونی و منحرف ساختن تشریفات شکلی وضع قوانین از مسیر خود، فروگذار نیستند. از جمله‌ی این حکومت‌ها فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان بودند که با تبدیل حاکمیت قانون به قانون حاکمیت، پایبند به هیچ خوانشی از اصل قانونی بودن نبودند و فعالیت‌های منتقدان و مخالفان داخلی خود را به استناد دستور و بیانیه، و نه قانون مصوب مجلس، جرم‌انگاری می‌کردند.

با وجود تنوع و پیچیدگی ایدئولوژی لیبرالیسم، در تمامی روایت‌های موجود از آن، خوانش سنتی جایگاهی برجسته دارد. قانون شالوده‌ای است که نظام لیبرال را سرپا نگه می‌دارد. زندگی بدون قانون یا در وضعیت طبیعی، ناامن و مستعد اختلاف است. حفظ صلح مستلزم قوانین، مجریان قانون و قضات بی‌طرف است. افراد در جامعه‌ی لیبرال تصمیم می‌گیرند که یک میثاق الزام‌آور دوجانبه را برای تشکیل دولتی که مجاز به انتشار و اجرای مجموعه‌ای از قوانین به منظور حفظ نظم باشد، ببندند و از این طریق، آزادی طبیعی خود را با زندگی تحت یک نظام قانونی مبادله و در عین حال، حقوق و آزادی‌های اولیه‌ی خود را حفظ کنند. بررسی مصداقی جایگاه اصل قانونی بودن در دو حکومت لیبرال سوئد و نروژ در سطح تقنینی و اجرایی دلالت بر ارزش بالای خوانش سنتی از این اصل دارد.

با وجود این، اصول بنیادین لیبرالیسم به‌ویژه، حاکمیت قانون در معرض خطر قرار دارند؛ چرا که امروزه، جهان از چیزی رنج می‌برد که می‌توان آن را بحران یا حتی رکود دموکراسی نامید. ظهور ترامپیست‌ها در سطح جهان که مخالف اصول مسلّم لیبرالیسم از جمله حاکمیت قانون و پاسداشت آزادی‌های مشروع شهروندان هستند، به قدرت رسیدن جریان‌های راست افراطی و عوام‌گرا در بریتانیا، آلمان، سوئیس، سوئد و لهستان که مدافع سرسخت ایدئولوژی فاشیسم و ملی‌گرایی و میهن‌پرستی خشن و افراطی و ضدیت با نظام پارلمانی هستند (Hawkins & Silva, ۲۰۱۵)، افول لیبرالیسم در

قدرت فزاینده‌ی خودکامگی‌هایی همچون چین و روسیه و فرسایش نهادهای لیبرال یا به‌ظاهر لیبرال در کشورهایی همانند مجارستان و ترکیه همگی بقای اصل قانونی بودن در سطح جهان را تهدید می‌کنند. بررسی تحولات اصل قانونی بودن در هر یک از این کشورها، پیش و پس از به قدرت رسیدن احزاب و نمایندگان طرفدار آن جریان‌ها می‌تواند موضوعی بدیع برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای باشد.

پس از انقلاب اسلامی و با تقنین فقه، ابتدا، از هیچ کدام از خوانش‌ها در حوزه‌ی تعزیرات استقبال نشد و به جای آن، خوانش شرعی از اصل قانونی بودن مورد توجه قرار گرفت. این وضعیت، پایدار نماند و پس از چند دوره قانون‌گذاری، سرانجام، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و اصلاح آن در سال ۱۳۹۹ خوانش سنتی به عنوان خوانش مسلط پذیرفته شد و دایره‌ی شمول خوانش شرعی که دیرزمانی تمامی جرایم را دربرمی‌گرفت، تنها محدود به حدود غیر مصرح در قانون و تعزیرات منصوص شرعی گشت که البته، هیچ اتفاق نظری نسبت به تعداد آن‌ها در بین حقوق‌دانان و فقها وجود ندارد و به نظر نمی‌رسد که در عمل نیز قضات، دغدغه‌ی چندانی برای تعیین مصادیق آن‌ها داشته باشند یا عدم تعیین مصادیق، خللی در تصمیم‌گیری‌های قضایی‌شان ایجاد کرده باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

فارسی

- آرتر، دیوید (۱۹۹۸). نروژ، آشنایی با مجالس قانون‌گذاری. ترجمه سارا قاسمی نراقی، احمد رنجبر و ماندانا جلالی نایینی (۱۳۸۳). تهران: دفتر مطالعات سیاسی مجلس شورای اسلامی.
- بکاریا، سزار (۲۰۰۶)، رساله‌ی جرایم و مجازات‌ها. ترجمه محمدعلی اردبیلی (۱۴۰۰). تهران: میزان.
- خسروشاهی، قدرت‌اله و گنجی، علی (۱۳۹۸). بررسی جرم‌انگاری مصلحت‌گرایانه در نظام جمهوری اسلامی ایران. پژوهش حقوق کیفری ۸ (۲۸): ۱۷۵-۲۰۶.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). ولایت فقیه: حکومت اسلامی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه‌ی نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دانشور، فائزه (۱۳۹۵). «بازخوانی رابطه‌ی حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای». فصلنامه‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی ۸ (۴): ۱-۲۶.
- ساداتی، محمدجواد، جوان جعفری، عبدالرضا و محسن نورپور (۱۴۰۰). «تأملی جامعه‌شناختی بر چرایی گذار از «حاکم شرع مقتدر» به «قاضی دیوان‌سالار» در ایران پس از انقلاب». مطالعات حقوق تطبیقی معاصر ۱۲ (۲۳): ۸۳-۱۰۹.
- شایر، ویلیام (۱۹۶۰). ظهور و سقوط رایش سوم. ترجمه کاوه دهگان (۱۳۶۷). تهران: انتشارات فردوس.
- شیرینی ورنامخواستی، عباس (۱۳۹۹). «حاکمیت اصل قانونی بودن مجازات‌ها در تعزیرات منصوص شرعی. تحقیقات حقوقی» ۱۲ (۹۰): ۱۳۳-۱۵۷.
- صالحی، مهدی؛ فنانی، رویا و نیکخواه سرنقی، رضا (۱۳۹۹). «ضرورت تحول اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها در خصوص جرائم مستحدث کیفری با تأملی بر اصول و قواعد فقهی». فقه و اصول، ۵۲ (۳)، ۹۳-۱۱۲.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۶۴). جلسه‌ی اول تا سی و یکم، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- فلچر، جرج پی (۱۹۹۸). مفاهیم بنیادین حقوق کیفری. ترجمه مهدی سیدزاده ثانی (۱۳۹۵). مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- فوکویاما، فرانسیس (۲۰۲۲). لیبرالیسم و انتقادات وارد بر آن. ترجمه علی موسوی (۱۴۰۱). تهران: نسل نواندیش.
- فون میز، لودویگ (۲۰۱۰). لیبرالیسم. ترجمه مهدی تدینی (۱۴۰۰). تهران: نشر ثالث.
- گُلب، پاتریک و لوترمی، لورانس (۲۰۱۸). درس‌هایی از حقوق جزای عمومی فرانسه. ترجمه‌ی محمود روح‌الامینی

- (۱۳۹۸). کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر.
- لئونارد، ولفگانگ (۱۹۷۶). چرخش‌های یک ایدئولوژی «کمونیسم چیست؟». ترجمه‌ی هوشنگ وزیری (۱۳۹۸). تهران: فرهنگ نشر نو.
 - مارکس، کارل و انگلس، فریدریش (۱۹۳۲). ایدئولوژی آلمانی. ترجمه تیرداد نیکی (۱۳۷۷). تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز.
 - مارکس، کارل (۱۹۱۰). فقر فلسفه. ترجمه یاشار آذری (۱۳۸۴). نشر اینترنتی: نشر کارگری سوسیالیستی.
 - مارکس، کارل (۱۸۵۹). پیشگفتار کتاب در آمدی به نقادی اقتصاد سیاسی. در مارکس و سیاست مدرن (نوشته‌ی بابک احمدی) (۱۳۸۵). تهران: نشر مرکز.
 - موسومکی، امیلیا (۲۰۱۷). مکتب اثبات‌گرایی جرم‌شناسی و حقوق کیفری فاشیستی ایتالیا: میراث هدر رفته؟. در فاشیسم و حقوق کیفری: تاریخ، مبانی نظری، استمرار (تألیف: استیفن اسکینر). ترجمه باسم موالی زاده (۱۳۹۹). تهران: شهر دانش.
 - مؤذن، عباس، مهرا، نسرین و یکرنگی، محمد (۱۳۹۷). «سیاست کیفری ایران بعد از انقلاب در تعزیرات». مجله حقوقی دادگستری ۸۲ (۱۰۳): ۱۷۵-۲۰۰.
 - مرادی، امیر. (۱۳۹۸). «اخلاق حرفه‌ای قانون‌گذاری کیفری با تأکید بر نظام حقوقی ایران». فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۲(۲)، ۲۶۵-۲۹۶. doi: ۱۰/۲۲۰۳۴/۱۰/۲۳۹۵۴۰.law/۲۰۱۹
 - منصوریان، ناصرعلی، کتابی رودی، احمد. (۱۴۰۰). «تفکیک یا تعادل قوا: خوانش جدید از کتاب روح‌القوانین مونتسکیو». فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۴(۱۲)، ۱۴۲-۱۲۴. doi: ۱۰/۲۲۰۳۴/۱۰/۲۳۹۵۴۰.law/۲۰۲۱/۵۳۱۸۶۰/۱۰۸۳
 - موسوی خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۲). مبانی تکمله‌المنهاج. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.

References

1. Ambos, K. (2019), National Socialist Criminal Law: Continuity and Radicalization. Germany: Nomos.
2. Arter, D. (1998). "Norway", World Encyclopedia of Parliaments and Legislatures. London: Fitzroy Dearborn Publishers. [In persian]
3. Beccaria, C. (2006). On Crimes and Punishments. Paris: Flammarion. Daneshvar, F. (2016). The Read Out of the Relationship between Law and Ideology in the Light of Interdisciplinary Studies, 8 (4), 1_26.
4. Carl, J. F. and Zbigniew K. B. (1965). Totalitarian Dictatorship and Autocracy. Cambridge: Harvard University Press.
5. Costa, P. (2007). "Il Principio di Legalita : Un Campo di Tensione Nella Modernita Penale, Recensione a "Quaderni Fiorentini per la storia del pensiero giuridico moderno", Principio di legalita e diritto penale (per Mario Sbriccoli).
6. Dressler, J. (2015). Understanding Criminal Law. New York: LexisNexis Law School Publishing.
7. Falasca-Zamponi, S. (2001). Fascist Spectacle: the aesthetics of power in Mussolini's Italy. California: UC Press.
8. Ferri, E. (2001). Criminal Sociology. Project Gutenberg's Etext of Criminal Sociology by Enrico Ferri.
9. Fletcher, G. P. (1998). Basic Concepts of Criminal Law, Oxford: Oxford university press. [In persian]
10. Fukuyama, F. (2022). Liberalism and Its Discontents. London: Profile Books. [In persian]
11. Gibson, M. (2002). Born to crime: Cesare Lombroso and the origins of biological criminology. Greenwood: Praeger.
12. Graham, J., Hadit, J. and Nosek, B. (2009). Liberals and Conservatives Rely on Different Sets of Moral Foundations, Journal of Personality and Social Psychology 96 (5): 1040-1059.
13. Halperin, S. W. (1965). Germany Tried Democracy: A Political History of the Reich from 1918 to 1933. New York: W.W. Norton & Company.
14. Hawkins, K. & Silva, B. C. (2015). " Mapping Populist Parties in Europe and the Americas". APSA Annual Meeting, San Francisco, CA 31.
15. Kennedy, E. (1979). "Ideology" from Destutt De Tracy to Marx, Journal of the History of Ideas 40 (3): 353-368.
16. Khomeini, R. (1999). Guardianship of the Islamic Juurist: Islamic Government. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. [In persian]
17. Khosroshahi, GH. & Ganji, A. (2019). "Expedient Criminalization In Islamic Republic of Iran", Journal of Criminal Law Research, 8 (28): 175_206. [In persian]

18. Kolb, E. (2005). *The Weimar Republic*, London: Routledge. [In persian]
19. Leonhard, W. (1976). *Was ist Kommunismus? Wandlungen einer Ideologie*. Gütersloh: Bertelsmann. [In persian]
20. Lombroso, C. (2006). *Criminal Man*, translated and with a new introduction by Mary Gibson and Nicole Hahn Rafter with translation assistance from Mark Seymour, 1st Ed, Durham, Duke University Press Books.
21. Mansourian, N. A., & Ketabi Roodi, A. (2021). "the separation or balance of powers, a new narration of "The Spirit of Laws" Montesquieu. *Journal of Research and Development in Comparative Law*, 4(12), 142-124. doi: 10.22034/law.2021.531860.1083 [In persian]
22. Marx, K. & Engels, F. (1932). *The German Ideology*. Moscow: Soviet Union's Marx-Engels-Lenin Institute. [In persian]
23. Marx, K. (1910). "The Poverty of Philosophy". Chicago: Charles H. Kerr Publishing Company. - Marx, K. (1859). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Berlin: Verlag von Franz Duncker. [In persian]
24. Meinecke, W. & Zapruder, A. (2014). *Law, Justice, and the Holocaust*. U. S. Holocaust Memorial Museum.
25. Mises, L. V. (2010). *Liberalism*. Alabama: Ludwig von Mises Institute. [In persian]
26. Moazzen, A. & Mehra, N. Yekrangi, M. (2019). "Discourse Analysis of Iranian Penal Policy in Taziraat after Islamic Revolution," *The Judiciary Law Journal*, 82 (103): 175_200 [In persian]
27. Moradi, A. (2019). Professional ethics of criminal legislation with an emphasis on the legal system of Iran. *Journal of Research and Development in Comparative Law*, 2(2), 265-296. doi: 10.22034/law.2019.239540 [In persian]
28. Mousavi Khoei, A. (2002). *Takmale al-Menhaj*. Qom: Ehya Al-Asar Al-Imam Khoei Institute. [In arabic]
29. Mussolini, B. (2006). *My Autobiography: with "The Political and Social Doctrine of Fascism"*. Mineola: Dover Publication.
30. Musumeci, E. (2017). "The Positivist School of Criminology and Italian Fascist Criminal Law": a Squandered Legacy?, in: Skinner (Ed.), *Fascism and Criminal Law*. Oxford: Hart Publishing. [In persian]
31. Ortwein, B. M. (2003). "the Sweidish Legal System: An Introduction", *Ind.Int'l & Comp. L. Rev* 13 (2): 405-445.
32. Reichsgesetzblatt, 1933.
33. Sadati, M., Javanjafari, J. & Nourpour, M. (2021). "A sociological reflection on why the transition from a "powerful religious ruler" to a "bureaucratic judge" in post-revolutionary Iran". *Contemporary Comparative Legal Studies* 12 (23): 83_109. [In persian]
34. Salehi, M. & Fanaei, R. & Nikkhah Sarnaghi, R. (2020). "The Necessity of Changing the Nul-lum Crimen, Nulla Poena Sine Lege Pinciple Regarding Emerging Penal Crimes by a Reflection on the

- Principles and Rules of Jurisprudence,” Journal of Fiqh and usul, 52 (3), 93_112. [In persian]
35. Shirer, W. L. (1960). The Rise and Fall of the Third Reich: A History of Nazi Germany. New York: Simon & Schuster Paperbacks. [In persian]
36. Shiri, A. (2020). “The rule of the principle of legality of punishments in the Sharia-based Ta’zi”r, Legal Research Quarterly, 23 (90): 123_158. [In persian]
37. Preuss, L. (1936). “Punishment by Analogy in National Socialistic Penal Law”, Journal of Criminal Law and Criminology 26 (6): 847-856.
38. Questionnaire on the use of legislation, including criminal legislation, to regulate the activities and work of human rights defenders. (2009). Input from Norway.
39. Rosenblatt, H. (2018). the Lost History of Liberalism; From Ancient Rome to the Twenty-First Century. Princeton: Princeton University Press.
40. Ryan, A. (1996). “Liberalism”, in A Companion to Contemporary Political Philosophy, Edited by Robert E., Goodin P. P. and Thomas p. New Jersey: Blackwell Publishing.
41. Rychlewska, A. (2016). the Nullum Crimen Sine Lege Principle in the European Convention of Human Rights: The Actual Scope of Guarantees. Polish Yearbook of International Law.
42. Salvage, P. (2016). Droit Pénal general, Fontaine: Presses Universitaires de Grenoble.
43. Stone, J. (1937). Theories of Law and Justice of Fascist Italy, The Modern Law Review 1 (3): 177-202.
44. <https://worldjusticeproject.org/rule-of-law-index/global/2023/ranking>
45. www.sweden.mfa.gov.ir/5067
46. <http://emam.com/posts/view/21447/>